

حذیفه بن یمان

نویسنده: محمد علی احمدیان
نجف آبادی
ترجمه: محمد حسین خوشنویس

چکیده

حذیفه از اصحاب سرّ پیامبر اکرم ﷺ و امیر مؤمنان علی ﷺ بود که در زمان حیات حضرت، منافقان را به اسم می‌شناخت و پیامبر او را از افشای آن اسامی بر حذر داشت. نوشتار پیش‌رو شرحی از زندگانی اوست. حذیفه بعد از رحلت پیامبر ﷺ به خلافت امیرالمؤمنین ﷺ بعد از پیامبر ﷺ پابرجا بود و لحظه‌ای در این اعتقاد، درنگ نکرد و سست نشد. او به مقامی رسید که توانست حضرت روح الامین جبرئیل ﷺ را در قامت انسانی ببیند که به علی بن ابی طالب ﷺ به عنوان امیرالمؤمنین خطاب و سلام می‌کند و از سوی پیامبر ﷺ اجازه یافت که آن را برای مردم روایت کند. پیامبر ﷺ او را از خبر غیبی جنگ جمل آگاه نمود و نیز «حَبّه عرنی» روایت می‌کند که حذیفه پیش از قتل خلیفه سوم، ما را از وقوع چنین رخدادی مطلع نمود. او از راویان جدی جنگ خندق و دلیری‌های امیر مؤمنان ﷺ در رویاروی با عمرو بن عبدود، نیز بوده است.

کلیدواژه‌ها: حذیفه بن یمان، صحابی، امیر مؤمنان ﷺ، مداین.

مقدمه

زندگی پر برکت حذیفه بن یمان، دربردارنده درس‌هایی برای حیات امروز ماست. ایستادگی این صحابی بزرگ در راه حق و پیروی از رهبری در این مسیر دشوار و دفاع همه‌جانبه از دین از ویژگی‌های برجسته اوست. همین ویژگی‌ها بود که از او شخصیتی محبوب در چشم پیامبر ﷺ و اهل بیت  ایجاد کرد و به نوعی صاحب سر ایشان شد. حق‌مداری و ولایت‌مداری در تمام ابعاد زندگی او به چشم می‌خورد؛ چه آن زمانی که والی مدائن شد و چه آن وقتی که واقعه مهم غدير را روایت می‌کرد و یا از فضائل مولی الموحدين  سخن می‌گفت.

زندگی‌نامه حذیفه

نام اصلی او حذیفه بن حَسَل یا حُسَیل و از قبیله عَبَس است؛ پدرش حَسِل بن جابر بن عمرو بن ربیع بن جرّود بن حارث بن مازن بن قطیعة بن عبس بن بغیض بن ریث بن غطفان است. کنیه‌اش «ابوعبدالله» و لقبش «عَبَسی» است. مادرش رباب دختر کعب از خاندان اشهل بود و غیر از حذیفه، سه پسر دیگر به نام سعد و صفوان و مُدَلِج و سه دختر به نام لیلی و سلمه و فاطمه داشت. (ابن سعد، ۱۳۷۴ش، ج ۶، ص ۲۱۵؛ ج ۷، ص ۳۱۸؛ ج ۸، ص ۳۴۲)

یمان لقب حَسِیل بن جابر است؛ چنانچه ابن کلبی می‌گوید: یمان لقب جرّود بن حارث است (ابن سعد، بی‌تا، ج ۷، ص ۳۱۷) و به این خاطر به او یمان می‌گفتند که به مدینه رفت و با طایفه بنی عبدالأشهل که از انصار بودند، هم پیمان شد و قبیله‌اش او را یمان نامیدند؛ (ابن اثیر، ۱۴۱۴ق، ج ۳، ص ۴۱۷) زیرا با یمنی‌ها هم‌پیمان شده بود. (ابن اثیر، ۱۴۰۹م، ج ۱، ص ۳۹۲) امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب  و ابوعبیده و خلیفه دوم و قیس بن اَبی جزم و أبووائل و زید بن وهب و دیگران روایت کرده‌اند که حذیفه از پیامبر ﷺ نظرخواهی کرد که برود یا بماند؟ پیامبر ﷺ او را در انتخاب هجرت و نصرت مخیر نمود و او نصرت و همراهی با پیامبر ﷺ

را برگزید. (ابن عبدالبر، ۱۹۹۲م، ج ۱، ص ۳۳۶) همراه پیامبر ﷺ در جنگ اُحد شرکت کرد و پدرش در همان جنگ کشته شد.

او صاحب اسرار رسول خدا ﷺ بود و تنها کسی بود که پیامبر ﷺ نام منافقان را به او گفته بود. (ذهبی، ۱۴۰۹ق، ج ۳، ص ۴۹۳) روزی خلیفه دوم از او سؤال کرد که آیا در میان کارگزاران من کسی از منافقان هست؟ حذیفه پاسخ داد: بله! خلیفه پرسید: آن شخص کیست؟ پاسخ داد: نمی‌گویم. هرگاه شخصی از دنیا می‌رفت خلیفه دوم، به دنبال حذیفه می‌فرستاد، اگر حذیفه به نماز آن شخص حاضر می‌شد، خلیفه بر او نماز میّت می‌خواند و اگر حذیفه نمی‌آمد، خلیفه هم به نماز او حاضر نمی‌شد. (ابن اثیر، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۴۶۸)

حذیفه در جنگی در نهاوند شرکت کرد؛ وقتی نعمان بن مقرن فرمانده سپاه کشته شد، پرچم را به دست گرفت و به سمت فرماندهی رسید و فتح همدان و ری و دینور به دست او انجام شد. (بلاذری، ۱۳۳۷ش، ص ۴۲۷) او در نصیبین سکنی گزید و در همان جا ازدواج کرد. همیشه از پیامبر اکرم ﷺ کارهای زشت را می‌پرسید تا ترک کند. پیامبر در شب جنگ احزاب او را با یک گروه اطلاعاتی فرستاد تا از سپاه کفار خبر بیاورند. حذیفه در جنگ بدر شرکت نکرد؛ زیرا مشرکان از او پیمان گرفته بودند که با آنها جنگ نکنند. از پیامبر ﷺ کسب تکلیف کرد که بجنگد یا نه؟ حضرت فرمود: «مرگ بر مشرکان و کفار. ما از خدا کمک پیروزی بر آنها را می‌خواهیم.» (ابن اثیر، ۱۴۰۹م، ج ۱، ص ۳۹۱؛ ابن سعد، ۱۳۷۴ش، ج ۷، ص ۳۱۷)

روزی شخصی از حذیفه پرسید بدترین فتنه کدام است؟ پاسخ داد: اینکه در معرض کار خیر و شر قرار بگیری و ندانی که کدام را مرتکب شوی. (ابن اثیر، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۴۶۸، ش ۱۱۱۳)

روزی خلیفه دوم به اطرافیانش گفت: هر یک آرزویی کنید! هر کدام چیزی گفتند، یکی گفت: آرزو می‌کنم که خانه‌ام از جواهر پر شود تا آنها را در راه خدا انفاق کنم. خلیفه گفت: ولی من آرزو می‌کنم اشخاصی مثل حذیفه در کنارم باشند و از وجودشان در راه خدا بهره‌مند شوم. سپس اموالی را برای حذیفه فرستاد تا شخصیت او را به همگان نشان دهد. همه دیدند

که او آن اموال را میان مستمندان تقسیم کرد. خلیفه به شاهدان گفت: من به شما نگفتم که حذیفه چنین است؟

لیث بن ابوسلیم می‌گوید: حذیفه که به مرگ نزدیک شد، بسیار گریه می‌کرد. وقتی از او پرسیدند که چه شده؟ پاسخ داد: گریه من برای جداشدن از دنیا نیست، چون مرگ دوست داشتنی‌ترین چیز نزد من است. گریه من برای ورود به آخرت است که نمی‌دانم همراه با رضایت صاحب‌خانه است یا خشم او؟ لحظه احتضار گفت: این آخرین لحظات زندگی من در دنیا است، خدایا تو می‌دانی که چقدر دوستت دارم. پس ملاقاتمان را مبارک بگردان. این را گفت و روح پاکش به ملکوت پرواز کرد. او در سال ۳۶ ق از دنیا رفت. (همان، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۴۶۹)

فرمانداری مدائن

وقتی از طرف خلیفه دوم والی مدائن شد، با نامه‌ای به خط خلیفه راهی این شهر شد. به مدائن که رسید مورد استقبال خوانین آن منطقه قرار گرفت و آنها سر به تسلیم او نهادند. حذیفه گفت: کمی غذا برای من و مقداری علوفه برای مرکبم می‌خواهم و تا زمانی که بر این منطقه ولایت داریم چیزی بیش از این از شما نمی‌خواهم. (همان)

شیخ طوسی می‌نویسد: «حذیفه تنها چهل روز پس از بیعت با امیر مؤمنان علیه السلام زنده بود. او ساکن کوفه بود، ولی در مدائن رحلت کرد.» (طوسی، بی‌تا، ش ۱۷۸) طوسی او را از اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و یکی از چهار رکن یاوران امام علی علیه السلام می‌شمرد. (همان، ش ۵۱۱)

روایات مدح

۱. ابن مسعود می‌گوید: نیمه شبی حذیفه از دخترش زمان را پرسید و سپس رو به آسمان کرد و گفت: شکر خدایی را که تاکنون مرا زنده نگه داشته، ولی دوستی هیچ ظالمی را نسبت به مظلومی نپذیرفته‌ام. این جمله وقتی به زید بن عبدالرحمان رسید گفت: دروغ می‌گوید او با عثمان دوستی داشته، برخی به زید گفتند: اشتباه نکن. عثمان بود که دوستی او را انتخاب

کرده بود و این دوستی یکطرفه بود. (همان، ص ۳۶، ح ۷۲)

۲. امیر مؤمنان علیه السلام می فرماید: به واسطه هفت نفر است که مردم روزی می خورند و دین اسلام نصرت می شود و باران می بارد، یکی از آنها حذیفه است. (همان، ص ۶، ح ۱۳)

۳. روزی از فضل بن شاذان درباره حذیفه و ابن مسعود پرسیدند. او پاسخ داد که حذیفه مثل ابن مسعود نبود. او رکن و ستون خیمه اسلام بود، ولی ابن مسعود با خلفا مراوده و به آنها تمایل داشت. (همان، ص ۳۸، ح ۷۸)

۴. عمران بن حصین می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله به اولی و دومی فرمود که به علی بن ابی طالب علیه السلام به عنوان امیر مؤمنان سلام دهید. آنها پرسیدند: این دستور از طرف خداست یا شما؟ حضرت فرمود: از طرف خدا و پیامبرش. ولی وقتی به حذیفه چنین دستوری داد، بی درنگ اطاعت کرد. (همان، ص ۹۴، ح ۱۴۸)

۵. حذیفه به صفوان و سعید سفارش کرد که از امیر مؤمنان علیه السلام جدا نشوند. آنها نیز در جنگ صفین روبروی چشم پدر به شهادت رسیدند. (سید بحر العلوم، بی تا، ج ۲، ص ۱۶۲)

۶. ربیعہ سعدی می گوید: نزد حذیفه رفتم و از او خواستم حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله بخواند که خود دیده باشد پیامبر صلی الله علیه و آله به آن عمل می کند. حذیفه گفت: ملازم قرآن باش. گفتم: من قرآن زیاد می خوانم. خدایا شاهد باش از حذیفه حدیثی خواستم و او کتمان کرد. حذیفه گفت: کمی صبر کن. قرآن آیاتش بهشتی و جهنمی است، آیات بهشتی آن اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و آیات جهنمی اش دشمنان او هستند. (مجلسی، ۱۴۱۴ق، ج ۲۲، ص ۱۰۴؛ مفید، ۱۳۸۰ش، ص ۳۳۲، مجلس ۳۹؛ طوسی، بی تا، ص ۱۱۲، مجلس ۴)

۷. خالد بن خالد شکری می گوید: روزی به مسجد کوفه رفتم و به مجلس موعظه حذیفه وارد شدم. شنیدم که می گفت: مردم از رسول خدا صلی الله علیه و آله کارهای خوب را می پرسیدند و من کارهای شر و خلاف را. وقتی دید که مردم تعجب کرده اند ادامه داد: اسلام آمد تا جاهلیت را کنار بزند و بدی ها را از بین ببرد. من کارهای بد را می پرسیدم تا از آن دوری کنم. (مجلسی، ج ۲۲، ص ۱۰۵، ح ۶۵)

۸. زید بن صوحان روایت می‌کند که حذیفه برای مردم بصره سخنرانی می‌کرد و آنها را از فتنه‌ای خبر می‌داد که تعدادی از مردم را به ارتداد می‌کشاند. او می‌گفت: مردم مراقب خودتان در این فتنه باشید. از او پرسیدند راه نجات چیست؟ پاسخ داد: ببینید علی بن ابی طالب علیه السلام کجاست، همان جا باشید. از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: علی بن ابی طالب علیه السلام امام نیکان و کشنده فاجران است. هر کسی به او کمک کند خدا کمکش می‌کند و هر کسی او را تنها گذارد خدا عقوبتش می‌کند و این سنت تا روز قیامت ادامه دارد. (همان، ص ۱۰۹، ح ۷۳؛ طوسی، بی تا، ص ۴۸۲، مجلس ۱۷)

۹. صله بن زفر می‌گوید: در آخرین لحظات حیات حذیفه به او گفتم: فتنه‌ای در امت واقع خواهد شد. چه دستوری می‌دهی؟ حذیفه پاسخ داد: ملازم علی بن ابی طالب علیه السلام باش. او همیشه با حق و حق همیشه با اوست. (همان)

۱۰. علی بن علقمه می‌گوید: حذیفه در آخرین ساعات عمرش مردم را به پیروی از علی بن ابی طالب علیه السلام دعوت می‌کرد و می‌گفت: هر کسی می‌خواهد به امیر مؤمنان واقعی و حقیقی نگاه کند، به علی بن ابی طالب علیه السلام نگاه کند. او را حمایت و از او پیروی کنید و یاری‌اش نمایید. (همان)

۱۱. ابوراشد می‌گوید: وقتی حذیفه را با وجود بیماری، برای بیعت با علی بن ابی طالب علیه السلام آوردند به هنگام بیعت گفت: این یک بیعت با کسی است که حقا امیر مؤمنان است. (همان)

۱۲. ربیعہ سعدی می‌گوید: وقتی بعد از کشته شدن عثمان، علی بن ابی طالب علیه السلام به خلافت رسید، در نامه‌ای به حذیفه او را از وقایع مطلع نمودند. نامه حضرت که به وی رسید، روی زمین نشست و سه مرتبه گفت: به خدا قسم که امیر مؤمنان واقعی بر شما ولایت پیدا کرد. در میان جمع، جوانی بود که شمشیر به کمر بسته بود، جلو آمد و اجازه سخن گرفت و گفت: آیا علی بن ابی طالب امروز امیر مؤمنان شد یا از ابتدا امیر مؤمنان بود؟ حذیفه پاسخ داد: به خدا قسم از ابتدا امیر مؤمنان بود. (همان، ج ۳۷، ص ۳۲۵، ح ۶۰؛ سید بن طاووس، ۱۳۷۴ش، ص ۳۸۶)

خبر غیبی از جنگ جمل

حبّه عرنی می گوید: از حذیفه یک سال پیش از کشته شدن عثمان شنیدم که می گفت: گویا می بینم که همراه مادر تان حمیرا (عایشه) در حالی که روی شتر سوار است و شما به دست و پا و دم آن شتر آویخته اید و به آن تبرک می جوید، در حالی که دو طایفه ازد و بنوضبه در اطرافش هستند و به او کمک می کنند. حبّه عرنی می گوید: گذشت تا اینکه جنگ جمل روی داد و هر آنچه حذیفه خبر داده بود، واقع شد. حتی یادم هست وقتی حذیفه نام بنوضبه را آورد، آنها را نفرین کرد و گفت: خدا پاهایشان را قطع کند. در صحنه جنگ جمل دیدم که بیشتر طائفه بنی ضبّه پاهایشان قطع شده بود و فهمیدم دعای حذیفه در حق آنها مستجاب شده است. (مجلسی، ۱۴۱۴ق، ج ۳، ص ۱۸۶؛ مفید، ۱۳۸۰ش، ص ۵۸، مجلس ۷، ح ۳)

علامه حلی در «شرح تجرید الاعتقاد» می نویسد: حذیفه می گوید: وقتی عمرو بن عبدود مسلمانان را دعوت به مبارزه کرد، همه در لاک خود فرو رفتند، مگر علی بن ابی طالب علیه السلام که با او جنگید و او را به درک واصل کرد. قسم به خدایی که جان حذیفه در دستان اوست کار او در آن روز بزرگترین پاداش اعمال امت محمد صلی الله علیه و آله را تا روز قیامت دارد. فتح در آن روز به دست علی بن ابی طالب علیه السلام بود. حذیفه ادامه می دهد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ضربت علی در روز خندق برتر از تمام عبادت های جن و انس است. (طوسی، بی تا، ص ۳۸۲؛ مجلسی، ۱۴۱۴ق، ج ۳۹، ص ۱)

حذیفه ادامه می دهد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: بشارت بر تو باد علی جان! اگر وزن کار امروزت را با تمام کار امت محمد مقایسه کنند، کفه عمل امروز تو سنگین تر است؛ زیرا هیچ خانه ای از خانه های مشرکان نبود، مگر اینکه ترسی به واسطه کشته شدن عمرو به آنها افتاده بود و هیچ خانه ای از خانه های مسلمانان نبود، مگر اینکه خوشحال بودند و احساس عزّت می کردند. (طبرسی، ۱۴۱۰ق، ج ۸، ص ۳۴۳)

ربیعہ سعدی می گوید: روزی به نزد حذیفه رفتم و گفتم: ای ابا عبدالله! مردم درباره علی بن ابی طالب علیه السلام و مناقب او صحبت می کنند. اهل بصره می گویند: شما در مدح این مرد افراط می کنید.

آیا مطلبی دارید که من برای مردم بگویم؟ حذیفه پاسخ داد: ای ربیعہ! از چه فضیلتی از علی سؤال می‌کنی و من به تو چه بگویم؟ به خدا قسم که اگر تمام اعمال خیر امت محمد را در یک کفه ترازو بگذارند، از ابتدای بعثت تا روز قیامت، و در کفه دیگر یک عمل از اعمال علی بن ابی طالب علیه السلام را قرار دهند، کفه ظرف علی سنگین تر است. ربیعہ گفت: مردم طاقت و ظرفیت درک و قبول این منقبت را ندارند و من هم فکر می‌کنم که تو زیاده‌روی می‌کنی! حذیفه پاسخ داد: ای نادان! چرا قابل پذیرش نباشد؟ مسلمانان در روز نبرد خندق کجا بودند؟ در حالی که عمرو و یارانش آمده بودند و بی‌ادبی می‌کردند و هل من مبارز می‌گفتند. مسلمانان سر در لاک خود فرو برده بودند تا اینکه علی بن ابی طالب علیه السلام آمد و آن کافر را به قتل رسانید. قسم به کسی که جانم در دست اوست همین عمل او از تمام اعمال امت محمد صلی الله علیه و آله تا روز قیامت سنگین تر است. (همان)

مرحوم مجلسی روایت می‌کند که روزی حذیفه به اطرافیانش گفت: اگر به شما بگویم که چه از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ام مرا انکار می‌کنید. آنها گفتند: سبحان الله! ما چنین می‌کنیم؟ حذیفه گفت: اگر به شما خبر دهم که برخی از همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله رو در روی جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله با شما می‌جنگد، باور می‌کنید؟ آنها گفتند: سبحان الله! کیست که بتواند چنین چیزی را باور کند؟ حذیفه گفت: حمیرا (عایشه) چنین می‌کند. (مجلسی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۸، ص ۱۴۲، ح ۴۱، ج ۳۲، ح ۲۳۳)

عبدالله بن سائب می‌گوید: وقتی عثمان کشته شد، حذیفه در مدائن بود. شخصی نزد او آمد و گفت: ناگهان شخصی روی پُل ظاهر شد و به من گفت که عثمان کشته شد. حذیفه پرسید: او را شناختی؟ آن مرد گفت: شاید او را دیده باشم، ولی یقین ندارم. حذیفه گفت: او یکی از جَنّیان خبررسان به نام «عیثم» است. بعدها معلوم شد که عثمان در همان لحظه‌ای که آن شخص با خبر شده، کشته شده است. (مجلسی، ۱۴۱۴ق، ج ۶۰، ص ۹۴، ح ۵۱)

کلینی به نقل از امام صادق علیه السلام می‌نویسد: روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حذیفه را دید و دستش را جلو برد تا دست حذیفه را بگیرد، ولی حذیفه دستش را پنهان کرد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ای حذیفه! آدم دستت را بگیرم، دستت را عقب بردی. او پاسخ داد: یا رسول الله! من دوست

دارم دستتان را بگیرم، ولی جُئِب هستم و دوست ندارم در این حالت دستم، دست مبارک شما را لمس کند. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: مگر نمی‌دانی وقتی دو مسلمان همدیگر را ملاقات می‌کنند و دست یکدیگر را می‌فشارند گناهانشان به مانند برگ درختان به وقت پاییز فرو می‌ریزد؟ (کلینی، ج ۲، ص ۱۸۳، ح ۱۹؛ مجلسی، ج ۷۳، ص ۳۲، ح ۲۹) امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: این مرد [حدیفه] اسامی منافقین را می‌داند و اگر از احکام خدا از او پرسید، او را آشنا به آن خواهید یافت. (بحار الأنوار، مجلسی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۰، ص ۱۲۳، ح ۲؛ طبرسی، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۶۰)

سعد و حدیفه در روز غدیر خم از جمله محافظان پیامبر اکرم ﷺ بودند که آیه شریفه ﴿وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾ (مائده، ۶۷) نازل شد. آنگاه پیامبر ﷺ به محافظانش فرمود: «به دنبال کارهای خود بروید، خدا مرا از شر مردم حفظ می‌کند.» (مجلسی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۷، ص ۱۷۶؛ طبرسی، ۱۴۱۰ق، ج ۳، ص ۲۲۴)

حدیفه روایت می‌کند که در جنگ احزاب، محاصره یک ماه طول کشید و گرسنگی و ترس بر مسلمانان غالب شد. پیامبر ﷺ بعد از نماز نیمه شب به جمع مسلمانان آمد و فرمود: آیا مردی در بین شما هست که از سپاه دشمن خبر بیاورد تا خدا او را در بهشت رفیق و همراه من قرار دهد. هیچ کس پاسخ نداد. من برای اینکه فرمایش پیامبر ﷺ بی‌جواب نماند به ناچار برخاستم و لبیک گفتم. پیامبر ﷺ فرمود: برو خبر بیاور و کاری نکن تا برگردی. حدیفه می‌گوید در تاریکی شب خود را به سپاه دشمن رساندم و جایی پیدا کرده و نشستم. ابوسفیان از مقرش بیرون آمد تا برای مشرکان صحبت کند. ابتدا گفت: نکند جاسوسی باشد به بغل دستی خود نگاه کنید ببینید چه کسی کنار تان نشسته است. حدیفه می‌گوید: برای اینکه مرا شناسند بی‌درنگ به دست راست خودم نگاه کردم و به شخص کنار دستم گفتم: تو کیستی. او هم خودش را معرفی کرد. حدیفه می‌گوید: ابوسفیان شروع به صحبت کرد. با خودم گفتم تیری به قلب این دشمن خدا می‌زنم که حداقل کاری کرده باشم. تیر و کمان خود را آماده کردم و قلب ابوسفیان را نشانه گرفتم که یاد فرمایش رسول خدا ﷺ افتادم که فرمود: کاری

نکن تا برگردی. به همین دلیل از تصمیم خود برگشتم و تیر و کمان را روی زمین گذاشتم و به نزد رسول خدا ﷺ برگشتم. (مجلسی، ۴۱۴ق، ج ۲۰، ص ۲۰۸؛ طبری، ۱۳۷۵ش، ج ۳، ص ۱۰۸۰؛ ابن اثیر، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۱۸۴؛ کلینی، بی تا، ج ۸، ص ۲۷۸) شبیه این داستان در منابع دیگر نیز آمده است. (قمی، ج ۲، ص ۱۶۲)

وصیت به فرزند

ابوحزمه ثمالی روایت می‌کند که حذیفه در لحظات آخر به فرزندش وصیت کرد: از آنچه در دست مردم است اظهار ناامیدی کن که خدا تو را از آن بی‌نیاز کند. بر حذر باش که از درخواست‌های مکرر از مردم دوری کنی، چرا که یکپارچه فقر است. امروز بهتر از دیروز باش و وقتی نماز می‌خوانی به مانند کسی باش که از دنیا می‌روی و بر نمی‌گردد و کاری نکن که عذر بخواهی. (صدوق، بی تا، ص ۲۶۵)

حذیفه والی مدائن

وقتی عثمان به خلافت رسید، ابتدا «حارث بن حکم» را به ولایت مدائن فرستاد؛ ولی او بر اهالی آنجا بسیار سخت می‌گرفت و با مردم بدرفتاری می‌کرد. مردم مدائن گروهی را نزد عثمان فرستادند و از او شکایت کردند. عثمان نیز حذیفه را والی مدائن قرار داد و این کار در اواخر خلافت عثمان انجام شد که به قتل او و خلافت علی بن ابی طالب (ع) منتهی گردید. امام علی (ع)، در نامه‌ای به حذیفه، او را به ولایت و امارت بر مدائن ابقا نمود. متن نامه چنین بود:

بسم الله الرحمن الرحيم. از بنده خدا علی امیر مؤمنان به حذیفه بن یمان

سلام علیک

من تو را به ولایت آن سامان که پیش از این والی آن بودی منصوب می‌کنم. بدان که کارهای کارگزاران و مالیات‌گیران به تو منسوب می‌شود، پس افراد مورد اعتمادت را به آن کارها بگمار، از کسانی که به دیانت و امانت آنها اطمینان داری برای اداره امور کمک بگیر، چرا که این موجب عزت تو و ولی تو می‌شود و دشمن تو را سرکوب و منکوب می‌کند.

من تو را به تقوای الهی و اطاعت از او در نهان و آشکار دعوت می‌کنم. پس از عقوبت آشکار و پنهانی خدا بترس و با خودی نیکی کن و بر دشمن سخت بگیر. تو را به رفق و مدارا با مردم سفارش می‌کنم و اینکه در بین آنها به عدالت رفتار کنی، چرا که در این کار مسئول هستی. تا می‌توانی با مظلوم انصاف داشته باش و عیوب مردم را نادیده بگیر و روشی نیکو میان مردم داشته باش که خدا به نیکوکاران پاداش خیر می‌دهد. به تو فرمان می‌دهم که مالیات را با حق و انصاف بگیری و نه تجاوز از حق کن و نه اینکه چیزی را فرو گذار و در امور تازه، بدعت نکن. آنچه از مالیات جمع می‌کنی در میان اهلش به طور مساوی و عادلانه تقسیم کن. در مقابل مردمت متواضع باش و مجلس جلوس با آنها مساوی باشد. آشنا و غریبه در پیشگاه تو در برابر حق مساوی باشند و میان مردم به عدالت و حق حکم کن و از هوای نفس پیروی نکن و در راه خدا از سرزنش سرزنش‌کنندگان نترس که خداوند می‌فرماید: «خدا با اهل تقوا و احسان‌کنندگان است.» (نحل ۱۲۸)

من نامه‌ای جداگانه نیز نوشته‌ام تا برای مردم مدائن بخوانی تا بدانند که ما چه دیدگاهی درباره آنها و مسلمانان داریم. پس آنها را جمع کن و نامه را برای آنها بخوان و از کوچک و بزرگ برای ما بیعت بگیر. ان شاء الله تعالی.

وقتی عهدنامه امیر مؤمنان علیه السلام به حذیفه رسید، همه مردم را جمع کرد و بر آنها درود فرستاد و دستور داد تا نامه را بیاورند. سپس نامه را بر آنها خواند.

بسم الله الرحمن الرحيم

از بنده خدا امیر مؤمنان به هر مسلمانی که این نامه من به دستش می‌رسد؛ سلام علیکم. من در محضر شما خدایی را سپاس می‌گویم که خدایی جز او نیست و از او می‌خواهم که بر محمد و آل محمد درود بفرستد.

اما بعد! به درستی که خداوند اسلام را به عنوان دین خودش و فرشتگان و پیامبرانش برگزید تا محکم‌سازی در آفرینشش و حسن تدبیرش و عنایت به بندگانش نموده باشد. خداوند متعال محمد صلی الله علیه و آله را به سوی مردم فرستاد تا کتاب و حکمت را به ایشان تعلیم دهد تا

بر آنها تفضل کرده باشد و پیامبر اکرم ﷺ نیز مردم را هدایت کرد و اختلافشان را به اجتماع تبدیل کرد. بعد از رحلت پیامبر ﷺ برخی از مردم سراغ آن دو شخص رفتند و به روش آنها راضی شدند و سپس سومی آمد و کارهایی انجام داد و امت علیه او قیام کردند و به شدت علیه او رفتار کردند و بعد از سومی، سراغ من آمدند و پی در پی آمدند و رفتند و با من بیعت کردند و من از خدا طلب هدایت می‌کنم و او را بر رعایت تقوا در نظر گرفته و از او کمک می‌خواهم و حق با شماست که ما به کتاب خدا و سنت پیامبر عمل کنیم و سنت او را زنده کنیم و در عیان و نهان خیر خواه شما باشیم. در تمام این امور از خدا کمک می‌خواهم که او ما را کفایت می‌کند و بهترین وکیل است. من حذیفه بن یمان را به عنوان والی مدائن به سوی شما فرستادم. او از کسانی است که به درستی هدایت یافته و من به خیرخواهی او برای شما امیدوارم. من به او دستور داده‌ام که به نیکان شما احسان کند و به دشمنان و بدخواهان شما سخت بگیرد و با همه شما مدارا کند. از خداوند برای او و شما بهترین‌ها را می‌خواهم و می‌خواهم که انتصاب او برای شما، احسان به شما باشد که رحمت او دنیا و آخرت را فرا گرفته است. والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

علی علیه السلام بهترین و تنهاترین گزینه خلافت بعد از پیامبر خدا ﷺ

روزی حذیفه به منبر رفت و ستایش خدا گفت و بر پیامبرش درود فرستاد و گفت: ای مردم! ولی شما خدا و پیامبرش و امیر مؤمنان حقیقی است. (امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام) که بهترین شخص بعد از پیامبر اکرم ﷺ است. او از همه مردم بر خودشان اولویت دارد و به امر خلافت از همه سزاوارتر است. او به راستی و درستی نزدیک‌تر از دیگران است و بهتر از دیگران به عدالت رهنمون می‌کند و هدایت‌گری‌اش در راه خدا از دیگران برتر است. او نزدیک‌ترین وسیله به خداست و در خویشاوندی از دیگران به رسول خدا ﷺ نزدیک‌تر است. به اطاعت اولین مسلمان بشتابید، او که دانشش از همه بیشتر و راهش به خدا از همه نزدیک‌تر و ایمانش مقدم بر ایمان دیگران و در بهترین حالت یقین قرار دارد. او از همه اصحاب پیامبر ﷺ معروف‌تر و در جهاد فی سبیل الله پیشگام‌تر و از جهت جایگاه

و منزلت عزیزتر است. برادر و پسر عموی رسول خدا ﷺ پدر حسن و حسین ﷺ و همسر زهرا ی بتول سیده النساء العالمین است. پس ای مردم برخیزید و بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبرش با ولی خدا علی بن ابی طالب ﷺ بیعت کنید که رضایت خدا در همین و صلاح و خیر شماست. والسلام.

سپس مردم به بهترین شکل با امیر مؤمنان علی ﷺ بیعت کردند. جوانی به نام مسلم برخاست و گفت: ای امیر! شما می‌گویید ولی ما خدا و پیامبرش و امیر مؤمنان واقعی است و کنایه به کسانی می‌زنید که قبل از علی بن ابی طالب سمت خلافت داشتند و اینکه آنها امیر مؤمنان واقعی نبودند. پس ای امیر این مطلب را بیشتر برای ما روشن کنید و چیزی را از ما پنهان نکنید. شما از کسانی بودید که تمام این دوره را دیده‌اید و خدا شاهد بر شما در خیرخواهی شما برای امت و گفتار درست درباره پیامبر ﷺ است. حذیفه گفت: ای مرد سؤال کردی پس خوب گوش کن. کسانی که پیش از علی بن ابی طالب ﷺ سمت خلیفه داشتند و امیر مؤمنان نامیده می‌شدند، مردم چنین لقبی به آنها داده‌اند و خودشان هم این لقب را بر روی خود گذاشتند؛ ولی علی ابن ابی طالب ﷺ توسط جبرئیل ملقب به امیر مؤمنان شد و جبرئیل هم مأمور خدای متعال است و رسول خدا ﷺ شاهد بود که جبرئیل به علی بن ابی طالب با عنوان امیر مؤمنان خطاب می‌کند و حتی اصحاب پیامبر اکرم ﷺ در زمان حیات رسول گرامی اسلام، علی بن ابی طالب را به عنوان امیر مؤمنان، خطاب قرار می‌دادند.

حذیفه روایت می‌کند همراه امیر مؤمنان ﷺ بر پیامبر اکرم ﷺ وارد شدیم و سلام کردیم. شخصی که نزد حضرت بود پاسخ داد: و علیک السلام یا امیر مؤمنان و رحمه الله و برکاته. این را گفت و رفت. پیامبر اکرم ﷺ به چهره علی بن ابی طالب ﷺ لبخندی زد و فرمود: ای ابالحسن! این شخص را شناختی؟ او جبرئیل بود. ای علی جان! تمام فرشتگان خدا و ساکنان سماوات به عنوان امیر مؤمنان به تو سلام می‌کنند، آنها پیش از آنکه زمینیان چنین کنند. یا علی جان! این کار جبرئیل به دستور خدای متعال بود و از طرف خدا بر من وحی شد که این کار را بر زمینیان واجب کنم و ان شاء الله این کار را خواهم کرد. حذیفه می‌گوید: فردای آن

روز به دستور رسول خدا ﷺ به منطقه فدک رفتم. در آنجا مردم درباره دستور عمومی پیامبر اکرم ﷺ نسبت به خطاب علی علیه السلام به امیرمؤمنان، صحبت می کردند و اینکه جبرئیل این دستور را از جانب خدا آورده است. گفتم: پیامبر خدا ﷺ درست می گوید. شنیدم که جبرئیل با این عنوان به علی بن ابی طالب سلام می کند و ماجرا را برای آنها تعریف کردم.

عمر بن خطاب پرسید: تو جبرئیل را دیدی و صدایش را شنیدی؟ مواظب سخت باش! ادعای بزرگی است، نکند عقلت کم شده است. گفتم: خودم صدای جبرئیل را شنیدم و خودش را دیدم. عمر که شرمندۀ شده بود، گفت: چیزی عجیب دیده ای و شنیده ای.

در حدیث دیگری حذیفه می گوید: بریده بن حصیب اُسلمی که سخنان مرا شنیده بود به من گفت: به خدا قسم ای حذیفه! رسول خدا ﷺ به مردم دستور داده تا به علی بن ابی طالب علیه السلام به نام امیرمؤمنان سلام کنند. به او گفتم: آیا تو نیز آن روز شاهد آن وقایع بودی؟ پاسخ داد: بله! از ابتدا تا انتها را مشاهده کردم. به بریده گفتم: خدا بیامرزدت. آن وقایع را برایم بگو، زیرا من آن روز به دستور رسول خدا ﷺ آنجا نبودم. بریده تمام ماجرا را تعریف کرد. و نیز گفت: مسلمانان یکی یکی با عنوان «السلام علیک یا امیرالمؤمنین» به حضرت علی علیه السلام کردند و نپرسیدند چرا؛ مگر ابوبکر، عمر، طلحه، سعد بن مالک، عثمان و ابوعبیده که پیش از سلام، از پیامبر ﷺ سؤال کردند آیا این دستور از سوی خدا و پیامبرش است؟! بعد از انجام این دستور، پیامبر اکرم ﷺ رو به همه مردم کرد و گفت: به گوش و هوش باشید! من به شما دستور دادم که به علی بن ابی طالب علیه السلام، امیر مؤمنان بگویید. برخی از من پرسیدند که آیا این دستور از جانب خدا و پیامبرش است؟ در حالی که محمد هیچ کاری را از سوی خودش انجام نمی دهد، بلکه به وحی خدا و دستور اوست. به خدا قسم که اگر از این پس از انجام این دستور سر باز زنید، کُفران نعمت کرده اید و از آنچه من بدان مبعوث شده ام جدا شده اید. پس هر که می خواهد ایمان آورد و هر که می خواهد کافر بماند.

بریده می گوید: وقتی از مجلس خارج می شدیم، شنیدیم که برخی از کسانی که در جلسه حضور داشتند، می گفتند: دیدید محمد پسر عمویش را چه بالا برد. اگر می توانست

بعد از خودش او را به نبوت می‌رساند و آن دیگری پاسخ داد: کمی صبر کن این کار برای ت گران نیاید. بعد از اینکه محمد بمیرد این دستور او زیر پاهای ما خواهد بود. حذیفه ادامه می‌دهد: بریده به شام رفت و وقتی برگشت که رسول خدا ﷺ رحلت فرموده بود و مردم با ابوبکر بیعت کرده بودند. بریده به مسجد رفت و دید که ابوبکر روی منبر است و عمر یک پله پایین‌تر نشسته است. از همان‌جا فریاد کشید: ای ابوبکر و عمر، آنها پاسخ دادند: بریده چه شده؟ مگر دیوانه شده‌ای؟ پاسخ داد: به خدا دیوانه نشده‌ام، ولی یادتان رفته که دیروز به علی بن ابی طالب رضی الله عنه، امیر مؤمنان می‌گفتید؟ ابوبکر پاسخ داد: وقایعی پیش آمد که تو نبودی و ما بودیم، و شاهد چیزهایی را درک می‌کند که غائب درک نمی‌کند.

بریده پاسخ داد: یعنی شما دو تن چیزی را دیدید که خدا و رسولش ندیدند؟ عُمر به آنچه گفته بود وفا کرد که بعد از اینکه محمد بمیرد این دستور او زیر پاهای ما خواهد بود! دیگر بر من حرام است که در مدینه زندگی کنم و به این شهر نخواهم آمد تا بمیرم. بریده همراه خانواده‌اش از مدینه بیرون رفت تا وقتی که امیر مؤمنان رضی الله عنه به خلافت رسید. بریده به سوی او رفت و همراه او بود تا اینکه به عراق رفتند. راوی می‌گوید: بعد از به شهادت رسیدن حضرت به خراسان رفت و آنجا بود تا از دنیا رفت.

حذیفه می‌گوید: این اخباری بود که می‌دانستم. شخصی بلند شد و گفت: خدا خیر ندهد به کسانی که در جلسه رسول خدا ﷺ بودند و دستورش را شنیدند، ولی خیانت کردند و خلافت را از وصی پیامبر رضی الله عنه سلب کردند و به چیزی معتقد شدند که خدا و رسولش به آن راضی نبودند. به خدا قسم که پس از آن به رستگاری نرسیدند و نخواهند رسید. سپس رو به حذیفه کرد و گفت: پس چرا سکوت کردید و شمشیر هایتان در غلاف ماند و بر گردن غاصبین فرود نیامد و آنها قدم به قدم جلو آمدند؟

حذیفه پاسخ داد: به خدا قسم تقدیر چنین رقم زد که ظالمان بر مسند قدرت بنشینند و ما هم از مرگ ترسیدیم و دنیا برایمان جلوه کرد. تعداد آنها زیاد و یاری‌کننده حق کم بود و ما از خدا می‌خواهیم که گناهان ما را ببخشد و در باقی زندگی‌مان در این دنیا ما را حفظ

کند؛ چرا که او مالک همه چیز و مهربان و رحیم است. حذیفه این را گفت و به خانه رفت و مردم پراکنده شدند.

در روایتی دیگر، عبدالله بن سلمه می گوید: در واپسین روزهای حیات حذیفه برای عیادت او به دیدنش رفتم. و این وقتی بود که امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام هنوز به عراق و شهر کوفه نیامده بود. من کناری نشستم و عیادت کنندگان می آمدند و می رفتند. صحبت از ولایت مولی الموحدين علیه السلام شد و خاطرات آن روزی که پیامبر صلی الله علیه و آله به مردم دستور داده بود که علی علیه السلام را امیر مؤمنان خطاب کنید، بازخوانی شد و اینکه عده ای از این فرمان الهی خشنود نشدند و با یکدیگر وعده سرپیچی از آن را بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله گذاشتند. کمی صحبت طولانی شد. به حذیفه گفتم: من دوست دارم با شما هم صحبت باشم، ولی شما کسالت دارید و من خوش ندارم که شما را خسته کنم. بلند شدم که بروم حذیفه گفت: بنشین که به این صحبت ادامه بدهیم. یکی از حاضران از حذیفه درخواست کرد که مطلبی بگوید که بصیرت دینی اش افزوده شود. اینجا بود که حذیفه خاطراتش از حجه الوداع را بازگو کرد و گفت: تا آن روز که سال دهم هجرت بود، هیچ کسی وارد به اسلام نشده بود، جز اینکه همراه پیامبر صلی الله علیه و آله عازم حج شد. دستور این بود که همه همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بروند تا همه ابعاد حج را به مردم نشان دهد و مناسک حج را به آنها بیاموزد. همه همراه پیامبر صلی الله علیه و آله حرکت کردند و این آخرین حج پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود که به حج خداحافظی یا همان حجه الوداع معروف شد. بعد از اینکه اعمال حج به پایان رسید و همه ابهامات در مورد حج پاسخ داده شد و مکه و کعبه از هر آنچه از آثار مشرکان بود پاک و مطهر گردید و حجر الأسود به جای سابقش برگشت، پیامبر صلی الله علیه و آله هنوز در مکه بود که جبرئیل آیات ابتدایی سوره عنکبوت را نازل کرد که مضمونش این است که آیا مردم گمان می کنند همین که بگویند ایمان آوردیم ما آنها را به حال خود رها می کنیم و آزمایششان نمی کنیم! رسول خدا صلی الله علیه و آله از جبرئیل پرسید: این آزمایش چیست؟ جبرئیل عرض کرد: خدا به تو سلام می رساند و می گوید همه انبیای پیش از تو به دستور خدا دارای جانشینی بودند که سنت آن پیامبر را زنده نگه می داشته و احکام دینش را اجرا می کردند. ای محمد! نزدیک است که به نزد

پروردگارت بیایی. او به تو دستور می‌دهد که علی بن ابی طالب علیه السلام را جانشین خود قرار دهی. پس این را به مردم بگو و علی بن ابی طالب علیه السلام را به جانشینی منصوب کن. آزمایش امت تو همین است. خدا به تو دستور می‌دهد که هر آنچه می‌دانی به او تعلیم دهی و هر امانتی نزد توست به او واگذار کنی؛ زیرا او امین و مورد اعتماد است. خداوند می‌گوید: ای محمد من تو را از بین بندگانم به نبوت و او را به جانشینی تو انتخاب کردم و... ادامه ماجرا که در غدیر خم رخ داد و نزد همگان مشهور است. (مجلسی، ج ۲۸، ص ۸۶؛ مفید، ۱۳۸۰ ش، ص ۳۳۹)

نکته مهم این است که حذیفه، راوی بلندترین روایت غدیر است. او مفصل‌ترین گزارش را از این واقعه مهم نقل می‌کند و بارها آن را به شکل‌های گوناگون برای اطرافیان خود تعریف کرده است. (امینی، ۱۳۴۹ ش، ج ۲، ص ۲۲۱؛ ابن طاووس، ۱۳۷۴ ش، ص ۳۰۵؛ ذهبی، ۱۴۰۹ ق/۱۴۲۳ ق، ج ۱، ص ۹۹)

پیش‌تر گفته شد کسانی در گردنه تبوک قصد داشتند شتر یا مرکب پیامبر صلی الله علیه و آله را پی کرده و حضرت را به قتل برسانند. ابن خرم اندلسی می‌گوید: ابوبکر، عمر، عثمان، طلحه و سعد بن ابی وقاص بودند که چنین قصدی داشتند. نکته اول این است که ابن خرم اندلسی خود از علمای اهل سنت است، ولی عجیب است که وقتی ابن خرم از این افراد نام می‌برد، می‌گوید: «رضی الله عنهم» و این بسیار جای تعجب دارد. (ابن خرم، بی تا، ج ۱۱، ص ۲۴۴)

نکته سوم اینکه، ابن حزم به دلیل وجود ولید بن عبدالله بن جمیع، روایت را جعلی توصیف می‌کند؛ ولی وقتی به کتاب‌های رجالی اهل سنت مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم که ولید بن عبدالله را توثیق کرده‌اند. (ابن حجر عسقلانی، ۱۴۱۵ ق، ج ۲، ص ۲۸۶؛ عجلی، ۱۴۰۵ ق، ج ۲، ص ۳۴۲؛ رازی، ۱۳۷۱ ق، ج ۹، ص ۸؛ مزی، ۱۴۰۶ ق، ج ۳۱، ص ۳۶؛ ذهبی، ۱۳۸۲ ق، ج ۴، ص ۳۳۷)

همچنین در «صحیح مسلم» دو مرتبه از ولید بن عبدالله روایت نقل شده است. (مسلم، بی تا، ج ۵، ص ۱۷۷؛ ج ۸، ص ۱۲۳) بنابراین به نظر اهل سنت ولید بن عبدالله، ثقه است.

حذیفه از جمله همان تعداد اندکی است که بر پیکر مطهر حضرت صدیقه کبری علیها السلام نماز

خواند. (قمی، ۱۳۸۶ش، ج ۲، ص ۱۳۲) او به دستور امیرمؤمنان علیه السلام، شهر بانو علیها السلام را به عقد امام حسین علیه السلام درآورد.

ماجرای شهادت پدر حذیفه

پدر حذیفه، حسیل بن جابر بود که در جنگ اُحُد به شهادت رسید. ماجرا از این قرار بود که در پی خیانت برخی، مسلمانان از دو جهت مورد حمله قرار گرفتند و تشخیص خودی و دشمن سخت شد. عده‌ای از مسلمانان به خیال اینکه حسیل از سپاه شرک است، به او حمله کردند و او را کشتند. حذیفه با صدای بلند فریاد می‌زد که دست نگه دارید او پدر من است؛ ولی کار از کار گذشته و پدرش به شهادت رسید. اما حذیفه از قاتلان پدرش چیزی به دل نگرفت و آنها را بخشید. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این روحیه او را تحسین کرد. برادر حذیفه، یعنی صفوان بن یمان، نیز در همین جنگ به شهادت رسید.

حذیفه برای کسانی که پدرش را به اشتباه کشته بودند، طلب مغفرت کرد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور داد که دیه پدرش را از بیت المال بپردازند. حذیفه آنرا گرفت و میان مسلمانان تقسیم کرد. (طبری ۱۳۷۵ش، ج ۳، ص ۱۰۳۸؛ بلاذری ۱۹۹۶م، ج ۳، ص ۴۳۲)

حذیفه از منظر امام علی علیه السلام

حاکم نیشابوری می‌گوید: امیرمؤمنان علی علیه السلام در مورد حذیفه می‌گوید: او آگاه‌ترین مردم به اسامی منافقین است. (حاکم نیشابوری، ۱۴۱۵ق، ج ۳، ص ۳۸۱)

روزی امیرمؤمنان علیه السلام بر منبر رفت و فرمود: ای مردم! از هر آنچه می‌خواهید از من بپرسید. ابن لواء چند سؤال پرسید. از جمله پرسید: نظر شما درباره حذیفه چیست؟ حضرت فرمود: او مردی است که اسامی منافقین را می‌داند و اگر از احکام خدا از او بپرسید، خواهید دید که آگاه به آن است.

فرمانداری مدائن

عمر بن خطاب، حذیفه را به فرمانداری مدائن منصوب کرد و نامه‌ای به او داد که در

آن نوشته بود: «به حرف او گوش دهید و از او اطاعت کنید و هر چه خواست به او بدهید.»
حذیفه، همراه نامه خلیفه به طرف مدائن حرکت کرد. خبر ورود فرماندار جدید به مردم مدائن رسید. آنان برای استقبال به دروازه شهر آمدند و دیدند شخصی سوار بر الاغ در حال خوردن نان جو می‌آید. بدون توجه به او به پشت سری‌هایش گفتند: کدام یک از شما فرماندار هستید؟ گفتند: همان که بر الاغ سوار است.

ساده‌زیستی حذیفه آن هم در جایی که روزی پایتخت ایران بوده، بسیار جای شگفتی داشت. پس از مدتی حذیفه رفت و سلمان فارسی به جای او آمد و پس از رحلت سلمان دوباره با حکم خلیفه دوم، به فرمانداری مدائن منصوب شد.

راوی حدیث

صحیح مسلم و بخاری ۲۳ حدیث به واسطه او از پیامبر ﷺ روایت کرده‌اند. دو روایت معروف «ضربة علي يوم الخندق افضل اعمال امتي الي يوم القيامة» و «أنا مدينة العلم وعلي بأبها» از حذیفه است.

حذیفه از نخستین مسلمانان بود. او در مدینه مسلمان شد و با عمار یاسر، صیغه برادری خوانده بود. (ابن سعد، ۱۳۷۴ش، ج ۳، ص ۲۵۰)

او روایاتی در شأن و منزلت امام علی بن ابی‌طالب (ع) و اهل بیت (ع) روایت کرده است. (اربلی، ۱۹۸۵م، ج ۲، ص ۲۱۹) و از جمله راویان حدیث «الحسن والحسين سيد شباب اهل الجنة» است. (طبری، ۱۳۸۳ش، ص ۱۰۲) همچنین او از جمله کسانی است که از قول پیامبر اکرم ﷺ بشارت به ظهور منجی موعود داده است. (طوسی، ۱۴۱۱ق، ص ۴۷۰)

بیعت نکردن با خلیفه اول

حذیفه به همراه عمار، زُبیر، اُبی بن کعب، ابویوب انصاری، خالد بن سعید، عباس بن عبدالمطلب، فضل بن عباس، مقداد، سلمان فارسی، ابوذر و بُراء بن عازب از بیعت با خلیفه اول خودداری کردند. (یعقوبی، ۱۳۷۱ش، ج ۱، ص ۵۲۴؛ مسعودی، ۱۳۶۲ش، ص ۲۶۳) او به

همراه تعدادی از این جمع، جلسه‌ای شبانه در محله بنی‌بیاضه ترتیب دادند تا صبح فردا در مسجد مانع بیعت با ابوبکر شوند. حذیفه در این جلسه گفته بود که طایفه انصار که خودش هم‌رنگی با آنها را پذیرفته بود در اندیشه نقض بیعت هستند. (جوهری، ۱۴۰۷ق، ص ۴۷) از قرائن بر می‌آید این جلسه سری به درخواست و رهبری حذیفه شکل گرفته است. (یعقوبی، ۱۳۷۱ش، ج ۲، ص ۱۲۵؛ بلاذری، ۱۹۹۶م، ج ۲، ص ۲۶۴)

در دوره خلافت عثمان با وجود منع حکومتی، در خاک‌سپاری ابوذر شرکت کرد. (یعقوبی، بی تا، ج ۲، ص ۱۷۳)

وفات حذیفه

حذیفه در ۲۸ محرم سال ۳۶ق. در مدائن از دنیا رفت و در همان سرزمین به خاک سپرده شد؛ در حالی که تنها چهل روز از به خلافت رسیدن امیرمؤمنان علیه السلام می‌گذشت. در سال ۱۹۳۱م که آب دجله بالا آمد و به قبر حذیفه و عبدالله بن جابر انصاری رسید قبرشان فرو نشست و به دستور آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی، پیکر مطهر این دو صحابی گرامی به نزدیکی مزار سلمان فارسی که حدود دو کیلومتر با آن فاصله داشتند، انتقال یافت، در حالی که پیکر این دو صحابی بزرگ سالم بود. (ذهبی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۱۶۱)

او بود که تدوین قرآن واحد را در پی پدیدارشدن اختلاف قرائت، به عثمان پیشنهاد کرد. حذیفه در روایتی تصریح پیامبر صلی الله علیه و آله بر امامان دوازده‌گانه را نقل کرده است. (خزاز رازی، ۱۴۰۱ق، ص ۱۳۶)

حذیفه از امیرمؤمنان علیه السلام به عنوان اولین مسلمان یاد می‌کرد و می‌گفت: روزی که ما سنگ می‌پرستیدیم، علی علیه السلام شب و روز با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نماز می‌گزارد. (ابن ابی الحدید، ۱۳۶۳ش، ج ۳، ص ۳۶۰)

نتیجه‌گیری

صحابی گرانقدر رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان علیه السلام، جناب حذیفه بن یمان که در گفتار و

کردار پیرو راستین این بزرگان بود و زندگی بابرکت او شاهی محکم بر ولایت مداری اش در همه عرصه ها می باشد. او محرم اسرار پیامبر خدا ﷺ و از جمله همان اندک کسانی بود که بعد از رحلت نبی مکرم اسلام ﷺ جانشینی آن حضرت را فقط از آن علی بن ابی طالب (ع) می دانستند. او در تشیع پیکر مطهر صدیقه کبری حضرت فاطمه زهرا (ع) شرکت کرد و لحظه ای در حقانیت اهل بیت شک و تردید به خود راه نداد و از هر فرصتی برای تبیین مقامات و فضائل ایشان استفاده می کرد و نمونه یک شیعه واقعی بود.

قرآن کریم

۱. ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبة الله (۱۳۶۳ش). شرح نهج البلاغه، قم، مكتبة آيت الله مرعشي نجفی.
۲. ابن اثیر، علی بن محمد (۱۳۷۱ش). الكامل فی التاريخ، بی جا.
۳. ابن اثیر، علی بن محمد (۱۴۰۹ق). أسد الغابة فی معرفة الصحابة، بیروت.
۴. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی (۱۴۰۱ق). الاصابة فی تمييز الصحابة، بیروت، دارالمکتب العلمیه.
۵. ابن حزم، علی بن احمد (بی تا). المحلی فی شرح المجلی، بی جا.
۶. ابن سعد، محمد بن سعد (۱۳۷۴ش). طبقات الکبری، تهران، فرهنگ و اندیشه.
۷. ابن طاووس، علی بن موسی (۱۳۷۴ش). طوائف، ترجمه داود الهامی، قم، نوید اسلام.
۸. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر (۱۴۰۷ق). البداية و النهاية، بیروت، دارالفکر.
۹. اربلی علی بن عیسی (۱۹۸۵م). کشف الغمة فی معرفة الأئمة، بیروت، دارالفکر.
۱۰. امینی، عبدالحسین (۱۴۱۶ق). الغدير فی الكتاب والسنة و الأدب، تهران، بنیاد بعثت.
۱۱. بحر العلوم، سیدمهدی، رجال، (بی تا) دارالتراث.
۱۲. بلاذری، احمد بن یحیی (۱۴۱۷ق). الانساب الأشراف، بیروت، دارالفکر.
۱۳. جوهری، ابوبکر احمد (۱۴۰۷ق). السقیفه و الفدک، تهران، مکتبه نینوا.
۱۴. حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله (۵۱۴۱ق). المستدرک علی الصحیحین دارالکتب العلمیه، بیروت.
۱۵. خزاز رازی، علی بن محمد (۱۴۰۱ق). کفایة الأثر فی النص علی الأئمة الاثنی عشر، قم، بیدار.
۱۶. شیخ صدوق، امالی (بی تا). بی جا، دارالکتب الاسلامیه.
۱۷. طبرسی، فضل بن حسن (۱۴۱۰ق). مجمع البیان، بی جا.
۱۸. طبری، عماد الدین (۱۳۸۳ش). کامل بهائی، تهران، مرتضوی.
۱۹. طبری، محمد بن جریر (۱۳۷۵ش). تاریخ الرسل والملوک، تهران، اساطیر.
۲۰. طوسی، محمد بن حسن (۱۴۱۱ق). الغیبه، قم، دارالمعارف الاسلامیه.

۲۱. طوسی، محمد بن حسن (بی تا). امالی، دارالکتب العلمیه، بی جا.
۲۲. عبدالبر، یوسف بن عبدالله (۱۴۱۲ق). الاستیعاب فی معرفة الأصحاب، بیروت، دارالجلیل.
۲۳. قمی، شیخ عباس (۱۳۸۶ش). منتهی الآمال، اصفهان، نقش نگین.
۲۴. کلینی، محمد بن یعقوب (بی تا). الکافی، بی جا.
۲۵. مجلسی، محمدباقر (۱۴۱۱ق). بحار الانوار، دارالکتب الاسلامیه، قم.
۲۶. مفید، محمد بن نعمان (۱۳۸۰ش). الارشاد، تهران، انتشارات اسلامیّه.
۲۷. یعقوبی، ابن واضح (۱۳۷۱ش). تاریخ یعقوبی، بی تا، تهران.

